

حوزه های علمی و تبیین راهبردی توسعه

○ رضانوغایی

توسعه، از مباحث کلانی است که اینک گفتمان غالب در عرصه اندیشه و فلسفه سیاسی شده است و اهالی خردگرا از این منظر به آینده می نگرند؛ چه نگرشی جز از این زاویه هرگز به فردایی روشن ختم نمی شود.

برای اینکه توسعه نیز از قالب تئوری فراتر رود و در حوزه عمل نیز چهره زیبایی خود را بنمایاند نیاز است تائیس از هر مسأله ای به واشکافی ابعاد آن همت شود و همه فرایندهایی که برآیندی به نام توسعه به دست می دهد مورد مطالعه و شناخت قرار گیرد؛ چه که بدون شناخت، نه به توسعه دست می توان یافت و نه اگر چنین دست یافتنی میسر باشد کارگشا و رهگشاست و از این شناخت است که تعبیر به فرهنگ توسعه می شود که در یک اولویت بندی زمانی و ارزشی بر خود توسعه مقدم است.

اتوبان توسعه

ترجیح می دهم برای روشن تر شدن بحث، توسعه را به اتوبانی تشبیه کنم که همه حق ورود به آن را دارند و می توانند آزادانه در آن به رانندگی بپردازند. خوب اگر در این بزرگراه مقررات خاصی وضع نشود و اگر وضع شد هم از قلب دفتر و نوشته و تابلو به ساحت عمل پانگذارد، در این بزرگراه شاهد تصادم های وحشتناکی خواهیم بود که حتی دیدن آن هم توان و قرار را از شاهدان خواهد گرفت.

اما از دیگر سو اگر آمدن توسعه در این بزرگراه تابع مقررات و قواعدی باشد و حق همه نیز در آن لحاظ شده باشد و سرعت ها استاندارد باشد، آسیب پذیری به حداقل خواهد رسید نتیجه این که تئورسین های توسعه، ابتدا می باید تعریفی جامع و مانع به دست دهند و قواعد ورود به این وادی را در اذهان نهادینه کنند و آنگاه جامعه را به سمت توسعه سوق دهند و امید داشته باشند که این توسعه پایدار خواهد ماند.

تعرف الاشیاء باضدادها

برای شناخت زوایای توسعه و عوامل توسعه مند شدن نیز ضروری است که آن را در



مقابل متضادهایش بازنشاسیم یعنی ابتدا به عواملی بپردازیم که راه را بر توسعه یافتگی آدمیان می‌بندند و «موانع توسعه» را در همه حوزه‌ها اعم از: فرهنگی، اندیشه‌ای، سیاسی، اقتصادی، شکل می‌دهند؛ چه که توسعه خود، رشد و بالندگی انسان در همه عرصه‌ها اعم از اقتصاد، فرهنگ، هنر، سیاست، اجتماع، دین و... معنای دهد، لذا جامعه‌ای را می‌توان توسعه یافته نامید که فرهنگ آن بسامان و کمال یافته باشد و هنر آن نیز با فرهنگ آن احساس همقدمی کند و سیاست و علوم اجتماعی و اقتصادی و آموزه‌های دینی آن نیز به بسامدی در خور رسیده باشند. با این تعریف جوامعی که تنها پیشرفت در یک وادی را نشان می‌دهند، در تعریف جامعه توسعه یافته قرار نمی‌گیرند.

در این نگاشته برآیم تا به فراخور حال به موانع توسعه نگاهی داشته باشیم تا بتوانیم با شناخت موانع، راه‌های رفع آنها را مرور کنیم و با از میان برداشتن آن موانع و حتی سرعت گیرها، جامعه را به کمال یافتگی توسعه رهنمون شویم. چه به این باور رسیده‌ایم که توسعه از اهداف راهبردی و فراساز و فرادسازی است که نیازهای فردا را پاسخگو خواهد بود.

بی سوادی، اولین مانع

کم‌مایگی و کم‌سوادی به‌عنوان یکی از عوامل مانع توسعه باید مورد توجه اهل نظر قرار گیرد و برای رفع این معضل اساسی که اساسا آدمیان را به جهالت‌اندیشی و سبکسری می‌کشانند و باورهای او را از مدار عقلانیت دور می‌کند، چاره‌ای اساسی اندیشیدوالات در جامعه‌ای که فقر دانش و دانستن بیداد می‌کند توسعه و گسترش اندیشه خیالی بیش نخواهد بود و اگر هم در این میان گروهی به کمال توسعه نایل آیند بسان آفتاب غریب خواهند ماند و از برقراری ارتباط با مردم زمان خود عاجز خواهند ماند؛ چه که آنان نیاز مردم را در نمی‌یابند و توان گفتمان با ادبیات آنها را ندارند و مردمان نیز از فهم آنان و تحلیل گفت‌های آنان درمانده می‌نمایند.

فقرهای گوناگون: مانع‌های گوناگون

از دیگر موانع، باید روی مسأله فقر انگشت گذاشت که با هر تعریفی که از آن بدست دهیم باز هم مانعی بر سر راه توسعه است. اگر فقر را در حوزه اقتصاد و اشکافیم، به کمبودهای بزرگی خواهیم رسید که مجال توسعه‌اندیشی را هم از ما خواهد ستاند و این مجال‌گیری هم در حوزه فردی خواهد بود که «کادالفقرآن یکون کفرا» و هم در حوزه اجتماعی که اجتماع فقیر توان پیشرفت ندارد. و کاهش درآمد ملی که کاهش سرانه را نیز پیامد خواهد داشت، نیز برآیند فقر اجتماعی است و به تعبیر دیگر ثمره کاهش درآمد فقر است. فقر و ناداری در عرصه اندیشه نیز آدمی را به سوی سیاه و سفید دیدن و دگماتیسم بی‌نقاب می‌کشانند، به نحوی که دیگر جز سیاه و سفید نمی‌بیند و جز مطلق‌انگاری، هیچ انگاره‌ای را به رسمیت نمی‌شناسد و در ساحت باورهای او نمی‌گنجد و هیچ جای طرحی برای خویش نمی‌یابد. من ابایی ندارم که بگویم همه مطلق‌اندیشی‌ها و حتی خود حق‌بینی‌های فکری فرهنگی همه و همه معلول فقر فرهنگی است. اندک دقتی به افراد و اندیشه‌های می‌تواند عیار فقرشان را به دست دهد و این عیار هر چه بالاتر برود منحنی توسعه نیز سیر نزولی خواهد داشت.

به باور من توسعه و فقر به ترازویی مانند هستند که هرگز برابر نمی‌شوند و همواره یک کفه سنگینی می‌کند اگر کفه توسعه سنگین شود بار فقر جامعه سبک خواهد شد و اگر فقر کفه ترازو را به پایین برود، توسعه از آن دیار سبک بار خواهد بست.

فقر در حوزه باورهای دینی مجال نواندیشی دینی از سوی دین پژوهان و دین آموخته‌گان را خواهد گرفت و جامعه را عملاً به سمت دگم‌اندیشی، کج فهمی و گزنگری سوق خواهد داد و این ثمری نخواهد داشت جز افول آفتاب اندیشه و معرفت حال آنکه ما هم به لحاظ اسلامیت و هم لیرانیت از خلودن گذران خوردوری و معرفت‌آموزی هستیم و اهل نظر ما اگر نگوییم از خوردورزان یونانی برترند لااقل با آنان شانه به شانه می‌زنند. اما اینکه فقر معنوی و فکری امروز

● غرق شدن در سنت و بستن دربها و پنجره‌ها به روی زبان روزآمد و شیوه‌های زمانمند و قالب‌های قابل اندازه‌گیری و سنجش در همه زمانها، آدم‌ها را به سمت آشتی‌ناپذیری با خردگرایی هدایت می‌کند و از سنت‌های الهی و سنن اهل عصمت به دور می‌کند.

● فقر در حوزه باورهای دینی مجال نواندیشی دینی از سوی دین پژوهان و دین آموخته‌گان را خواهد گرفت و جامعه را عملاً به سمت دگم‌اندیشی، کج فهمی و گزنگری سوق خواهد داد و این ثمری نخواهد داشت جز افول آفتاب اندیشه و معرفت.

حقارت و احساس

خودکم‌بینی و غرور و خودبزرگ‌بینی و خودزیادنگری اگرچه دو مفهوم متضادند و نمود بیرونی‌شان نیز عکس یکدیگر است اما هر دو به یک اندازه می‌توانند سر راه توسعه و فرایند کمال‌یابی جامعه و رشد و نمو خصلت‌های اسلامی و انسانی مانع ایجاد کنند.

ما مولود چه نطفه‌های نامشروع و نامعقولی است
بحشی جداگانه می‌طلبد و آنچه ما در پی آنیم -
فعلا - بازشناسی موانع توسعه است و به همین
مختصر در زیر تیترا فقر اکتفا می‌کنیم.

استغراق در سنت

غرق شدن در سنت و بستن دریاها و پنجره‌ها
به روی زبان روزآمد و شیوه‌های زمانمند و
قالب‌های قابل‌اندازه‌گیری و سنجش در همه
زمانها، آدم‌ها را به سمت آشتی‌ناپذیری با
خردگرایی هدایت می‌کند و از سنت‌های الهی و
سنن اهل عصمت به دور می‌کند؛ چه که سنن
الهی جز بادستان حکیمانه ما ساخته نمی‌شود و
سنن عصمتیان نیز ما را به پرهیز از دگم‌اندیشی و
اسارت در بند باورهای موهوم و خرافاتی فرا
می‌خواند و انتظار دارد که ما خردگرایی را جانشین
این پندارها کنیم و این همه افلا تعلقون و افلا
تشرعون قرآن نیز تصریحی است بر همین مطلب
که باید خرافه‌پرستی را برای همیشه از ساحت
منطق‌اندیشی و منطقی‌مند سخن گفتن
و باورداشتن دور کرد.

بر این باورم که خرافه‌بیماری مهلکی است
که اگر درمان نشود گلبول‌های سالم توسعه را نیز
آلوده خواهد کرد و دین را به حاشیه خواهد راند و
خود در متن حق مطلق خواهد نمود و هر منکری
را به حد و حصرو مرگ محکوم خواهد نمود. من
به خرافه به چشم پیراهنی می‌نگرم که اگر از تن
باورها بدر نیاید توسعه یافتن و رسیدن به فردایی

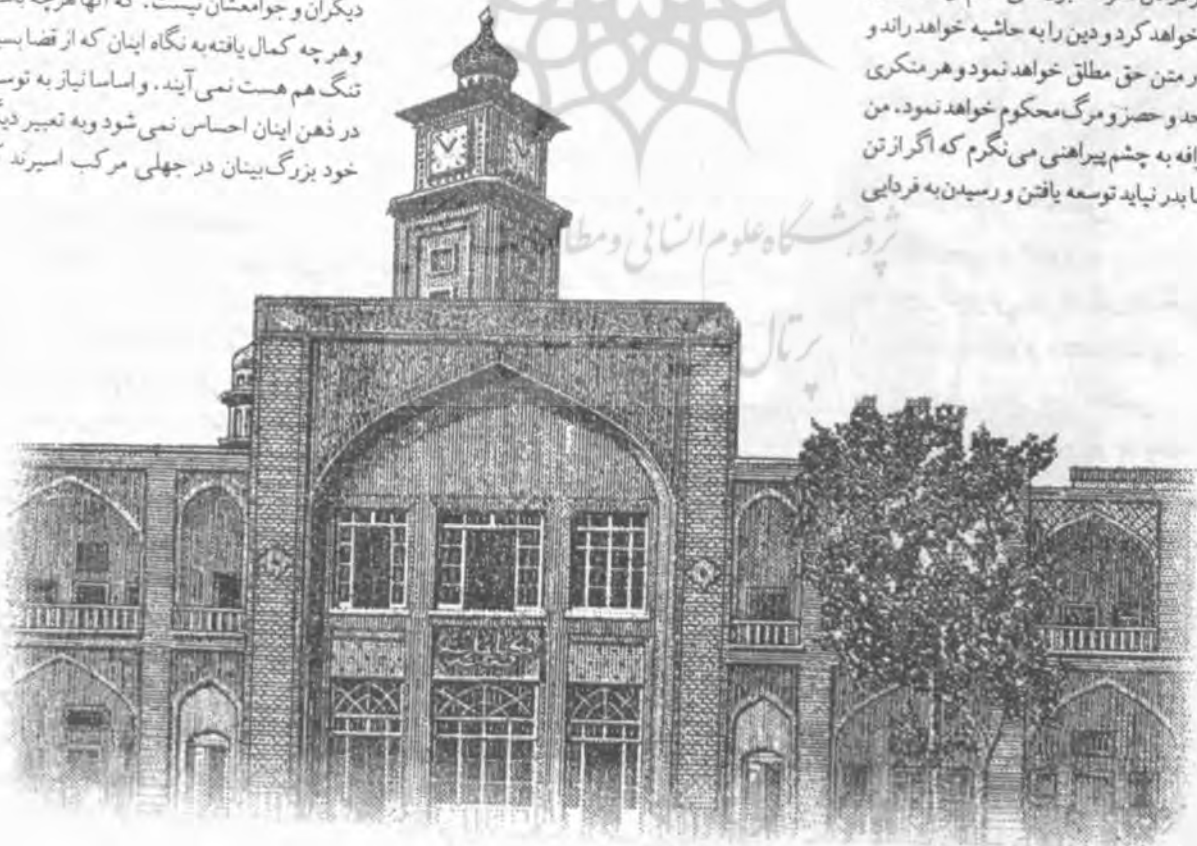
● ما باید بپذیریم که نیازمند
آموختن الفبای توسعه هستیم و
این پذیرش باید ما را به فرانگری
برساند و یک تعهد اجتماعی در
ما ایجاد کند که برای پیشبرد
اهداف توسعه باید میان جامعه
خود و جوامع توسعه
یافته‌پل‌های ارتباطی قوی و
محکمی بنا کنیم.

● برای اینکه توسعه نیز از
قالب‌تئوری فراتر رود و در
حوزه عمل نیز چهره زیبای خود
را بنمایاند نیاز است تائیس از
هر مسأله‌ای به واشکافی ابعاد
آن همت شود و همه
فرایندهایی که برآیندی به نام
توسعه به دست می‌دهد مورد
مطالعه و شناخت قرار گیرد.

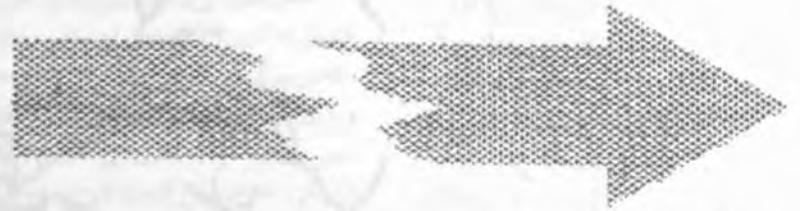
بهتر رویایی بی‌تعبیر خواهد ماند. حال آنکه اگر
ما ذهن را و باور را از خرافه‌پرستی و خرافه‌گویی
و خرافه‌اندیشی آب و جارو کنیم زمینه برای پرور
یافته‌های تازه، پردازش داشته‌ها و به نقد پرداختن
بازده‌ها مهیامی شود، و این نقادی و نقدپذیری
عملا از جمود فکری جلوگیری می‌کند.

حقارت، غرور

حقارت و احساس خودکم‌بینی و غرور و
خودبزرگ‌بینی و خودزیادنگری اگرچه دو مفهوم
متضادند و نمود بیرونی شان نیز عکس یکدیگر
است اما هر دو به یک اندازه می‌توانند سر راه
توسعه و فرایند کمال‌یابی جامعه ورشد و نمو
خصلت‌های اسلامی و انسانی مانع ایجاد کنند.
این یک حقیقت است که قوم خود حقیرترین
و خودکم‌نگر را جسارت یا گذاشتن به اتوان
توسعه نیست چرا که دست خود را همیشه کوتاه
می‌بیند و خرمای توسعه را بر نخیل و هرگز هم در
پی کوتاه کردن این فاصله بر نمی‌آیند و از دیگر
سو عجب‌اندیشان و عجب‌گیشان و
خودبزرگ‌بینان نیز خود را فارغ از نقد و خارج از
دایره انتقاد دانسته و آنچه خود دارند را
توسعه مطلق می‌دانند و اینان را رغبتی به تماشای
دیگران و جوامعشان نیست. که آنها هر چه باشند
و هر چه کمال یافته‌به نگاه اینان که از قضا بسیار
تنگ هم هست نمی‌آیند. و اساسا نیاز به توسعه
در ذهن اینان احساس نمی‌شود و به تعبیر دیگر
خود بزرگ‌بینان در جهلی مرکب اسیرند که



آنان که سر در گم می شوند مردم هستند حال آنکه ضرورت اقتضای کند راهکارهای ورود به عصر توسعه و نیز ابزار لازم برای این ورود به صورت دقیق روشن شود اما آنچه ما اکنون شاهدیم فقدان یک تعریف روشن است.



نقض قانون، فقدان امنیت

توسعه، اتوبانی است که با نادیده گرفتن قانون به قتلگامی تبدیل می شود که هیچ عابری در آن امنیت ندارد و برای لحظه ای هم احساس امنیت نمی کند. پس بر همگان روشن است که باید به دنبال حراست از قانون باشیم و چارچوبه قوانین را نیز چنان محکم و استوار پی ریزیم که به هیچ وجه خللی به آن وارد نشود و حتی در تند بادهای حوادث هم سر بلند بیرون بیاید. و قوانینی وضع کنیم که مطابق با عقل، شرع و فطرت انسان هاباشد و نیز امنیتی را پایه گذاری کنیم که دستاوردهای توسعه و در آن حفظ شود و از گزند مصون بماند.



سوء مدیریت

یکی از مهمترین و شاید هم مهمترین مانعی که سر راه توسعه خودنمایی می کند فقدان مدیریت و یا سوءمدیریت کارگزارانی است که می بایست بستر ساز توسعه باشند که این مطلب در جای خود می تواند به عنوان یک مقاله جداگانه موشکافی شده و مورد دقت قرار گیرد. در اینجا، اما به همین مختصر بسنده می کنیم که توسعه بدون مدیر همانند پیکری سراسر است که هرگز راه نخواهد یافت که بیساید گو اینکه توان پیمودن هم ندارد.

پس بیش از هر چیز دیگر و پیش از هر عامل دیگر باید به سوءمدیریت پرداخت و بارف عوارض هولناک آن و به سامان کردن مدیریت توسعه، به سوی قبله آمال مدینه فاضله گام برداشت. رسالت حوزه نیز در همه این سر فصلها، نظریه پردازی، تقویت خردگرایی جمعی، مشخص کردن رهبردها و نیز رهنمود مردم است بر سمت و سویی که خود پیشتر و اشکافته اند....

چهره ای چنان توسعه یافته و کمال یافته از خویش ارائه کنند که مصداق «کونوا دعاة الناس بغير السنتکم» باشند. شما چنین فکر نمی کنید؟ راستی مگر ما از تعامل اندیشمندان خود با سایر اهل اندیشه جهان جز فایده چیزی دیده ایم؟ آیا از برقراری ارتباط متوازن، سازنده و مولد خیر با دنیای دیگران ضرر می کنیم؟ به گمان من باید موانع تعامل فکری را به عنوان یکی از موانع بزرگ توسعه شناخت و از میان برداشت و بستر را برای جریان سالم اندیشه ها مهیا کرد.

رانت های قدرت

دیگر از موانعی که سر راه توسعه به سختی مقاومت می کند بهره وری کسالتی است از ارباب قدرت که توسعه را به ضرر خود می بندارند و لذا ز رانت های قدرت بهره می گیرند تا روند توسعه را مختل کنند، این کسان می توانند دشمنان عقیدتی و خارجی باشند همچون صهیونیست ها که به هیچ وجه توسعه یافتگی ممالک اسلامی را بر نمی تابند و نیز می توانند کسالتی باشند که محافظه کارانه بر حفظ وضع موجود مصرند و توسعه در ابعاد مختلف را مخالف تمنیات و مقاصد خود می شمارند.

فقدان تعریف روشن

همچنین سران جریان نظریه پردازی توسعه، گاه تعریف شفافی از توسعه ارائه نمی کنند و آنچه در قبل و قال ها گم می شود توسعه است و

هرگز در نمی یابند که چه ندارند تا در پی بدست آوردن آن برآیند. جز خود نمی بینند که راههای تعامل با دیگر ملل توسعه یافته را و وجه همت خویش سازند تا به نداشتن ها دست یابند.

برای دست یافتن به توسعه باید باورهای این چنینی را به چالش کشاند تا هم آینه خودبینی آنان بشکند و هم رگه هایی از خود بیگانگی و اتکا به دیگران نزد آنانی که احساس حقارت می کنند بخشند.

ادبیات و ابزار توسعه

ما باید بپذیریم که نیازمند آموختن الفبای توسعه هستیم و این پذیرش باید ما را به فرانگری برساند و یک تعهد اجتماعی در ما ایجاد کند که برای پیشبرد اهداف توسعه باید میان جامعه خود و جوامع توسعه یافته پل های ارتباطی قوی و محکمی بنا کنیم که هیچگاه دست خوش حوادث نگردد. اگر اسلام علم آموزی را از کافرو سرزمین کفر (چین) توصیه کرده و از فعل امر هم استفاده کرده است از همین روست که به داشته ها و دانسته های دیگران دست یابیم. اما تعامل با دیگران و توسعه خود، ما را به ابزار و ادبیات توسعه مجهز می کند. و نیز ما را از تن سپردن به سستی و کسلی و تبلی و بی برنامه گی و کم کاری نجات می دهد. شاید علت تأکید اسلام بر سیر و سیاحت و گردشگری نیز این باشد که مسلمانان با دیدن پیشرفت های دیگران راههای توسعه و پیشرفت را بیاموزند و به کار بندند و

